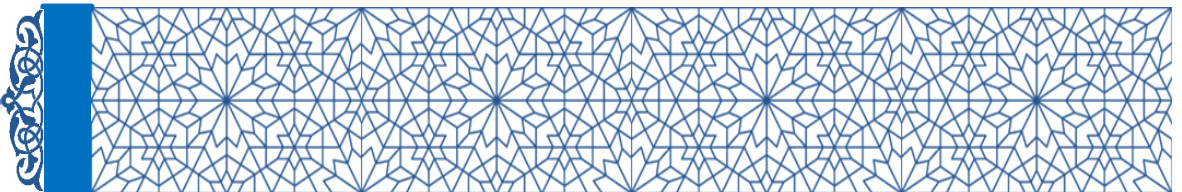


راه‌های نفوذ شیطان و چگونگی مقابله با آن‌ها

نمبر هفتم





شیطان و جلوگیری از معرفت

امیرالمؤمنین سلام الله علیه در خطبه اول نهج البلاغه می فرماید: "واصْطَفَى سُبْحَانَهُ مِنْ وَلَدِهِ أَنْبِيَاءَ؛ خدا از فرزندان آدم پیغمبرانی را انتخاب کرد. أَخَذَ عَلَى الْوَحْيِ مِيثَاقَهُمْ وَعَلَى تَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ أَمَانَتَهُمْ لَمَا بَدَلَ أَكْثَرَ خَلْقِهِ عَهْدَ اللَّهِ إِلَيْهِمْ فَجَهِلُوا حَقَّهُ وَاتَّخَذُوا الْأَنْدَادَ مَعَهُ وَاجْتَالَتْهُمْ الشَّيَاطِينُ عَنْ مَعْرِفَتِهِ وَاقْتَطَعَتْهُمْ عَنْ عِبَادَتِهِ؛" [۴] وقتی اکثر بنی آدم، آن عهد فطری «الست بربکم قالوا بلی» را فراموش کردند، حق خدا را رعایت نکردند و برای خدا شریک‌هایی قرار دادند، شیاطین آن‌ها را از معرفت خدا بازداشتند. فطرت آن‌ها اقتضا می کرد که خداشناس باشند و به دنبال خداشناسی بروند و معرفت‌شان را بیشتر کنند، اما شیطان آن‌ها را منصرف کرد و به طرف دیگری کشاند. قدم اول عبودیت، معرفت بود و شیطان از ابتدا سعی کرد که جلوی معرفت انسان را بگیرد. وقتی معرفت گرفته شد، طبعاً دیگر در مقام بندگی خدا نیز بر نمی آیند.

شیطان و ایجاد شک

شیطان حتی دست از سر کسانی که ایمانی پیدا کرده‌اند نیز بر نمی دارد و سعی می کند که آن‌ها را به شک بیاندازد. او ایجاد شبهه می کند تا در این معرفت و ایمان شک کنند و اگر در آن‌ها شک پیدا شد، زیر سم شیاطین له می شوند؛ "وَمَنْ تَرَدَّدَ فِي الرَّيْبِ وَطِئَتْهُ سَنَابِكُ الشَّيَاطِينِ" [۵] البته گاهی ممکن است چیزی به ذهن انسان خطور کند. این چیزی است که کمابیش برای همه کس پیدا می شود و از آن به «مسّ شیطان» تعبیر می شود. خداوند در این باره می فرماید: "إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ" [۶] وقتی مؤمنان با شیطان‌های دوره گرد برخورد می کنند، فوراً به یاد خدا می افتند. می فهمند که این شیطان بوده است و رهایش می کنند. این برای همه پیدا می شود. حتی ممکن است یک لحظه به ذهن مؤمنان خیلی قوی خطور کند که آیا این ایمان ما درست است یا درست نیست؛ اما مؤمن با توجه به خدا و براهینی که دارد، فوراً آن را رد می کند و از دام شیطان رها می شود، ولی ایمان همه این قدر قوی نیست.

بحث و گفت و گو خوب است و خداوند انسان را این طور آفریده که تحقیق کند، ولی برخی کم کم این ملکه را پیدا می کنند که می خواهند درباره هر چیزی بحث کنند. در قرآن اشاره شده است که این رویکرد خطرناک است. می فرماید: "وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّبِعُ كُلَّ



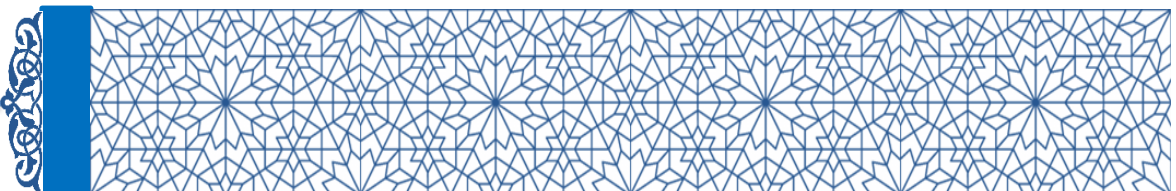
شیطان مَرید! [۷] بعضی از مردم هستند که به قدر کافی مطالب علمی را برای اعتقاداتشان کسب نکرده‌اند. این‌ها به زودی به دام شیطان می‌افتند. وقتی این‌طور شدند، دوست دارند مدام مجادله و بحث کنند. هر جا شبهه‌ای مطرح می‌شود، بیشتر گوش می‌دهند تا شبهه‌ها را یاد بگیرند و آن‌ها را پخش کنند. این کار خطرناکی است. انسان باید حواسش جمع باشد و ابتدا درصدد تقویت معرفت خود باشد و در حدی با دیگران بحث کند که معلوماتش اقتضا می‌کند.

لزوم پرهیز از هم‌نشینی با شبهه‌پراکنان

در آیه دیگری خطاب به خود پیغمبر می‌فرماید: به دنبال کسانی که در دین مجادله می‌کنند و دنبال حق نیستند، نرو! سپس می‌فرماید: "وَأَمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ" [۸] اگر شیطان این سفارش ما را از یاد تو برد و با کسانی که از روی هوس مجادله می‌کنند و به دنبال حقیقت نیستند، نشستی، همین که یادت آمد، بلند شو! چه بسا این شبهات کم کم ایمان خودت را هم ضعیف کند! در آیه ۱۴۰ از سوره نساء نیز می‌فرماید: "وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ؛" ابتدا تأکید می‌کند که این مطلب را ما که خدا هستیم در قرآن نازل کرده‌ایم. حواس‌تان جمع باشد، مطلب ساده‌ای نیست! چه چیزی را نازل کردیم؟ "أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ؛" اگر دیدید کسانی درباره دین و اعتقاد دینی صحبت می‌کنند و آن را مسخره و یا در آن تشکیک می‌کنند، با آن‌ها ننشینید، تا این که این بحث را کنار بگذارند و وارد بحث دیگری شوند. سپس می‌فرماید: اگر به این نصیحت ما گوش نکردید، شما نیز مثل آن‌ها خواهید شد. "إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا؛" وقتی شما با آن‌ها نشستید، ایمان‌تان از بین می‌رود. در این صورت اگر اظهار ایمان نیز بکنید، از روی نفاق است و باورتان نیست. بنابراین منافق می‌شوید و جایگاه کافر و منافق هر دو در جهنم خواهد بود.

امتزاج افق حق و باطل!

یکی از کارهای شیطان برای از بین بردن ایمان، این است که سعی می‌کند حق و باطل را با هم مخلوط کند. هیچ‌کسی حق صرف را رد و باطل صرف را قبول نمی‌کند. این است که شیطان یک چاشنی حق به مطلبی باطل می‌زند تا ظاهر حقی داشته باشد و بتواند با توجه به ظاهر پسندیده‌اش از آن دفاع کند. این مسئله در نهج‌البلاغه به صورت بسیار زیبایی بیان شده است. می‌فرماید: اگر حق



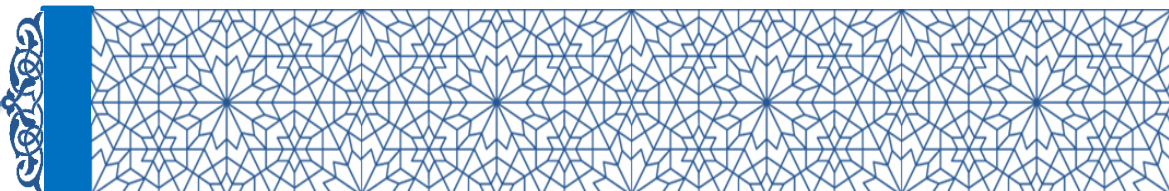


صریح بود و آمیزه‌ای از باطل نداشت، کسی گمراه نمی‌شد. همچنین اگر باطل صریح بود و آمیزه‌ای از حق در آن نبود، مردم آن را نمی‌پذیرفتند. "وَلَكِنْ يُؤْخَذُ مِنْ هَذَا ضِعْثٌ وَمِنْ هَذَا ضِعْثٌ" فَيَمْزَجَانِ فَهَذَا لَكَ يَسْتَوْلِي الشَّيْطَانُ عَلَيَّ أَوْلِيَاءَهُ"؛ [۹] این است که یک خوشه از حق و یک خوشه از باطل را می‌گیرند و با هم مخلوط می‌کنند. این جاست که شیطان قدرت پیدا می‌کند. او در چنین صحنه‌ای وارد می‌شود، با زبان حق سخن می‌گوید و آن بخش باطل را ترویج می‌کند. چنین وانمود می‌کند که این دو از هم انفکاک‌ناپذیرند. از همین جا آن مطلب باطل را در ذهن طرف جا می‌دهد. این نقش مهم شیطان در باب معرفت است.

پس از جنگ نهروان، امیرمؤمنان سلام‌الله‌علیه از میدان جنگ عبور کردند و خطاب به کشته‌های خوارج که هنوز روی زمین افتاده و دفن نشده بودند، فرمودند: کسانی که شما را فریب دادند، آن‌ها شما را به این بلا مبتلا و این خسارت‌ها را به شما وارد کردند. یکی از اصحاب از حضرت پرسید: آقا! چه کسانی این‌ها را فریب دادند؟ حضرت فرمود: "الشَّيْطَانُ الْمُضِلُّ وَالْأَنْفُسُ الْأَمَّارَةُ بِالسُّوءِ غَرَّتْهُمْ بِالْأَمَانِيِّ"؛ [۱۰] این دو چیز آن‌ها را فریب داد؛ راه فریشان نیز این بود که آرزوهای دور و دراز را برایشان مطرح کردند. گفتند: بجنگید تا خودتان حکومت را به دست بگیرید! این آرزوها باعث شد که به میدان بیایند، با لشکر امیرالمؤمنین بجنگند، و امروز به این روزگار بیفتند.

همنشین بد!

در خطبه ۸۶ می‌فرماید: "وَمُجَالَسَةُ أَهْلِ الْهَوَىٰ مَنَسَاءٌ لِلْإِيمَانِ وَمَحْضَرَةٌ لِلشَّيْطَانِ"؛ گفتیم وقتی انسان معرفت پیدا کرد، تازه برای این که معرفتش در عمل مؤثر باشد، باید همیشه آن را به خاطر داشته باشد. این کار نیازمند عوامل ایجابی و عوامل سلبی است. عوامل ایجابی آن چیزهایی مثل قرائت قرآن و بحث‌های علمی است. عوامل سلبی آن نیز اجتناب از همنشین بد است. همنشین بد بسیار نقش مهمی در بدبختی انسان دارد. او بدون این که به انسان زور بگوید یا به او فشار آورد با انسان می‌نشیند و با هم گپ می‌زنند و شوخی می‌کنند. این کار کم کم به غیبت، تهمت و چیزهای دیگر می‌کشد. حضرت می‌فرماید همنشینی آن‌هایی که دنبال هوای نفس هستند، این ضرر را دارد که یاد خدا را از ذهن انسان می‌برد و او را در محضر شیطان حاضر می‌کند.





رذایل اخلاقی!

نکات بالا درباره معرفت بود. سایر چیزهایی که در این باب نسبت به آنها تأکید شده است، بیشتر جنبه اخلاقی دارد. آنچه کسانی را به فسادهای غیرقابل جبرانی کشانده است، رگه‌های اخلاق فاسدی بوده است که در عمق دل‌شان وجود داشته و گاهی خودشان نیز به آنها توجه نداشته‌اند. داستان‌های قرآن را ملاحظه بفرمایید! از ابتدا با داستان تکبر ابلیس، حسد قایل، داستان‌های بنی اسرائیل و بلعم باعورا شروع می‌شود و به داستان کسانی می‌رسد که به خاطر حسد با پیغمبر اسلام مخالفت می‌کردند. ریشه اولین جنایتی که بین انسان‌ها واقع شد حسد بود. آخرین جنایتی که قرآن ذکر می‌کند نیز درباره قومی است که با پیغمبر اکرم به خاطر حسد مخالفت می‌کنند.

شاید اگر ابتدای کار، از هابیل و قایل می‌پرسیدند که نسبت به هم چه احساسی دارید؟ می‌گفتند: دو برادریم که همدیگر را دوست داریم. شاید قایل هیچ‌گاه احساس نمی‌کرد که چیزی در عمق دلش وجود دارد و ممکن است موجب قتل برادرش شود. با هم غذا می‌خوردند، با هم رفت و آمد داشتند و زندگی می‌کردند تا این که داستان قربانی پیش آمد و معلوم شد که یکی در گوشه دلش، نسبت به دیگری حسد دارد. اکثر ما در گوشه دل‌مان از این چیزهای کثیف پنهان شده است. گاهی خودمان نیز می‌دانیم، اما به آن اهمیت نمی‌دهیم، ولی گاهی خودمان نیز اصلاً به آنها توجهی نداریم، اما وقتی پای امتحان به میان می‌آید، خودش را نشان می‌دهد. مهم‌ترین رذایل، کبر، حسد و عُجب است.

[۱]. یس، ۶۰-۶۱.

[۲]. زخرف، ۲۱.

[۳]. بقره، ۱۷۰.

[۴]. نهج البلاغه (للصباحی صالح)، ص ۴۳.

[۵]. همان، ص ۴۷۳.

[۶]. اعراف، ۲۰۱.

[۷]. حج، ۳.

[۸]. انعام، ۶۸.

[۹]. نهج البلاغه (للصباحی صالح)، ص ۴۳.

[۱۰]. همان، ص ۵۳۲.